## صحبت در كیفیت تحقق عالم ذر بود

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در كیفیت تحقق عالم ذر بود، و دلیل بر این مسئله هم دو چیز است: یكی آیات قرآن، كه حكایت از وجود چنین عالمی دارد، و منطبق با همان علم عنائی كه به تعبیر بعضی عالم اجمال است و بسطش همین عالم اعیان است كه ملموس و محسوس ماست.

 و با تعبیری كه ما داشتیم و صحبتی كه مفصل در این زمینه شد، مسئله به عالم اجمال و عالم انبساط برنمی‌گردد، بلكه به تطوّرات مختلف و متفاوتی برمی‌گردد و ادواری كه این‌ها متعاقب با یكدیگر است و به نحوی است كه این ادوار و اطوار در عین حفظ هویت خود و استقلال و تشخص خود واجد مرتبه مادون هم می‌باشند، به نحوی كه اگر به آن مقام علیت در هر مرتبه توجه بشود، نفس معلول در همان مرتبه قابل مشاهد و قابل درك و قابل حسّ است[[1]](#footnote-1). به عكس آن‌چه كه مطرح می‌شود بر این‌كه عالم اجمال مانند یك دانه گیاهی می‌ماند كه استعداد و قابلیت برای ارتقاء به یك شجره طویله و مثمره را دارد، ولی در هویت استقلالی خود شجره‌ای وجود ندارد و ثمره‌ای وجود ندارد، و هیچ برگ و اوراق و اغصان و اصول و فروعی در آن‌جا وجود ندارد. قابلیت استعداد برای وصول به آن را دارد.

 گفتیم كه این مسئله به طور كلی با آن‌چه كه مقتضای برهان و مقتضای ادله نقلیه و مقتضای شواهد شهودیه بر این مسئله هست، منافات دارد و موانعی دارد و توالی فاسده‌ای دارد كه این‌ها را قبلًا خدمت رفقا عرض كردیم.

 صحبت در كیفیت عالم ذر است، كه این كیفیت به چه نحوه است؟ و آیا به همین نحوه‌ای كه در عالم عنائی مورد بحث است؟ یا این‌كه به طور كلی عالم ذر یك مسئله‌ای است كه جدای از مقام اجمال و همین‌طور نسبت به عالم محسوسات و عالم اعیان این می‌تواند نمود پیدا بكند.

 این در این‌جا اهل نظر نسبت به این مسئله دارای اختلاف هستند و بعضی مثل مرحوم علامه رحمه الله علیه در ذیل آیه شریفه كه دارد: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلي أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي شَهِدْنا[[2]](#footnote-2)

 در این‌جا می‌فرمایند كه این آیه دلالت بر یك حقیقت تكوینیه و یك كلمه كونیه دارد كه این كلمه كونیه و حقیقت تكوینیه در قلوب همه افراد و در نفوس همه افراد مكنون است و آن عبارت است از حیثیتی كه با آن حیثیت اعتراف به ربوبیت دارد، اعتراف به توحید دارد و این در همه اشیاء هست‌ها! تصور نكنید كه این مسئله اختصاص‌به انسان دارد:

نطق آب و نطق خاک و نطق گِل‌ \*\*\* هست محسوس حواس اهل دل[[3]](#footnote-3)

 كه در همه اشیاء، در پرندگان، در چرندگان، در حیوانات، در نباتات و در شجره‌ها و در همه موجودات، مقام ربوبی محفوظ است و ... شیطان هم حتی معترف به ربوبیت است. شیطان كه به آدم سجده نكرد، از اعتراف به ربوبیت و توحید دست برنداشت! در همان حال هم می‌گفت كه تو ربّی و باید به تو سجده كرد، نه به این فرض بكنید كه این شیئی كه خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ[[4]](#footnote-4)

 در مقام مقایسه در كثرت در مقابل خدا ایستاد. یعنی اقرار به ربوبیت سر جایش بوده و هست، اعتراف به ربوبیتش و اعتراف به توحیدش كه دست نخورده! و همین جهت است كه در بعضی از عبارت‌ها كه باعث شبهه برای بسیاری شده است در كلام عرفاء و بزرگان، مشاهده می‌كنیم كه می‌گویند شیطان از بالاترین افراد موحّد است و درست هم هست[[5]](#footnote-5)! در توحید شیطان شكی نیست! شیطان در توحیدش و در اعتراف به ربوبیتش و در اعتراف به توحیدش نیامده قائل به ثنویت بشود یا قائل به صنمیت و شرك بشود، بلكه همان قائل به توحید است و برای این عالم، دو اصل را قائل نیست، و نفی توحید و نفی ربوبیت هم نمی‌كند. خوب هم می‌دانست كه لا إله إلّا اللَه معنایش چیست، لا هو الّا هو معنایش چیست. اگر این‌ها را نمی‌دانست و به حقائق این‌ها پی نمی‌برد كه نمی‌آمد در آن بالاترین مواضع و بالاترین مراتب سراغ افراد برود و آن‌ها را از رسیدن به یك همچنین مرتبه‌ای باز بدارد. آنی كه نمی‌فهمد چگونه می‌تواند راه و رسم كلك و حیله و مانعیت و این‌ها را بتواند درك بكند؟ هان؟!

 لذا اصلًا می‌فرمایند شیطان خودش موحد است، در توحید شیطان شكی نیست، حالا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد آن یك حرف دیگر است. در مقابل خدا می‌ایستد و انانیت به خرج می‌دهد و استكبار به خرج می‌دهد، آن یك حرف دیگر است. منافات ندارد كه یك شخص در عین حال كه قائل به توحید و ربوبیت هست باز بیاید انكار كند. مگر انكاری كه ما می‌كنیم و تقابلی كه ما در قبال حق داریم این ناشی از جهل ما به حقّ است؟ ابدا! یك چیز دیگر این‌جا می‌خواهد، پذیرش ما نسبت به باور ما در چه حد است؟ تمام این افرادی كه می‌بینید این‌ها خلاف می‌كنند، گناه می‌كنند، در قبال حق می‌ایستند این نیست كه حق را نفهمند[[6]](#footnote-6)! خوب هم می‌فهمند! الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ ...[[7]](#footnote-7) امام رضا را مأمون بهتر از فرض كنید كه ما می‌شناخت. او با امام رضا حشر و نشر داشت! هارون، امام موسی بن جعفر را بهتر از ما می‌شناخت! معاویه علی را بهتر از ما می‌شناخت. چون بوده! خودش پدر سوخته سیاست است! توجه می‌كنید؟ آن كسی كه خودش پدر سوخته سیاست است، او می‌فهمد كه حق تا چه اندازه در یك شخص متبلور است. كلك‌های انانیت و نفسیت را، نفسانیت را، معاویه و عمروعاص خوب می‌فهمند! درست شد؟ ما هنوز در مسائل سیاسی نرفته‌ایم، ان‌شاءالله هم نخواهیم رفت! كه تا وقت مردن، همین بهتر است! همین چیزها بهتر است! مسائل سیاسی ... بله ... هر چیزی یك عقلی می‌خواهد، ما عرضه‌اش را نداریم ... درست شد؟

 آنی كه دارد می‌رود می‌فهمد كه حق كجاست. چرا؟ نیست خودش كاملًا مظهر برای مراتب عالیه و راقیه این موقعیت می‌شود، به همان مقدار كه در مسائل و رموز سیاست دقّت می‌كند، به همان اندازه نقطه مقابلش را می‌فهمد. به همان اندازه. چون بالاخره این راه و روش سیاسی این برای خودش كار دارد، كلاس دارد، این فرض كنید كه دانشگاه دارد، اصلًا دانشگاه‌ها هست در دنیا این‌ها دارند در این زمینه كار می‌كنند: چطوری وارد بشوید، چگونه با مردم حرف بزنید، در میان مردم چگونه ظاهر بشوید، چگونه تظاهر بكنید، كجا ظاهر بشوید، كجا اقدام كنید، این‌ها همه‌اش اوه! الی ماشاءالله! یك خبر را كه می‌خواهید نقل بكنید چگونه خبر را در روزنامه نقل بكنید! درست نتیجه عكس بگیرید! خبر یك خبری است كه یك مسئله‌ای را ثابت می‌كند، شما جوری بیاورید و جوری بپرورانید و جوری یك كلماتی به آن اضافه كنید كه خواننده كه دارد می‌خواند كم‌كم ذهنش برمی‌گردد: ا عجب این اصلًا یك چیز دیگر دارد می‌گوید! این یك قضیه دیگر دارد نقل می‌كند.

 در نوشته‌جات هم همین‌طور. شما یك مقاله می‌خوانید، وقتی از آن اوّل نگاه به مقاله می‌كنید می‌فهمید این نویسنده یك چیزی در او هست یا نه! قشنگ نشان می‌دهد! وقتی دارد یك قضیه نقل می‌كند چگونه دارد نقل می‌كند. وارد می‌شود ...

 من یك كتابی بود كه یك وقتی به دستم رسیده بود و آن كتاب را خواندم، تصورم این بود كه این مؤلفش یك آدم بی غل و غشی است، این طور شنیده بودم. باور كنید كه پاراگراف اوّل را خواندم، بستم صاف گذاشتم كنار، تا حالا هم دیگر نگاه نكردم! یك پاراگراف! پنج خط! شش خط! دیدم این كتاب دیگر حجیت ندارد. آن اوّل شروع كرده به إعمال غرض. وقتی مورخ و مؤلف بخواهد اعمال غرض بكند دیگر چه حجیتی كتابش می‌تواند پیدا كند؟ چه حجیتی؟ این‌ها همه درس داردها! دانشگاه دارد! بیا برو! حرف را چطور برگردان، صحبت را چطوری برگردان، مسئله را برگردان.

 آن پدر سوخته‌ها، آن عمروعاص، كه استاد معاویه بود در كلك و فلان و این حرف‌ها، آن‌ها علی را می‌شناختند! آن‌ها می‌دانستند! بیخود نیست وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین اسمش كه می‌آید معاویه اشكش درمی‌آید[[8]](#footnote-8)! معاویه با این سنگ‌دلی! با این سیاهی دل! و با این قساوت این چه حالی پیدا می‌كند از شنیدن! این بالاخره یك چیزی دیده دیگر! هان؟ یك چیزی دیده. چه احساسی پیدا می‌كند؟ مأمون وقتی كه بعد از شهادت امام رضا می‌گوید بیایید از امام رضا بگویید و روضه بگویید، و خودش گریه‌اش درمی‌آید[[9]](#footnote-9).

 دروغ كه گریه نمی‌كند، بالاخره این گریه درمی‌آید دیگر. حالا بعضی هنرپیشه‌ها هستند وقتی گریه می‌كنند آدم می‌گوید: ا ا ا واقعاً دارد گریه می‌كند! آنقدر خوب بلدند! ماشاءالله به این قریحه و استعداد كه چطور نقش عوض می‌كنند!

 چقدر خوب است انسان همیشه در نقش خودش باشد، نه در نقش این و آن، و نقش خودش را فراموش نكند؟ درست؟

 آن‌ها علی را به چه نحوی دیدند كه وقتی صعصعه بن صوحان[[10]](#footnote-10) می‌رود در آن شام، بعد معاویه می‌گوید: رحم الله اباتراب لقد كان ... همین‌طوری كه می‌گویی بوده! و اشكش درمی‌آید.

 اگر امیرالمؤمنین مثل خودش، مثل خودش با سیاست عمل می‌كرد، اشكش درمی‌آمد؟ هیهات! هیهات! این چه دیده از علی؟! این چه صداقتی از علی دیده؟! این چه مردانگی‌ای از علی دیده؟ و این چه كرامت و بزرگ‌منشی از علی دیده كه در مقابل علی تا روز مرگش سرش پایین است؟! نمی‌تواند سر بلند كند! دیده دیگر، درست شد؟ خب شما ما را هم می‌بینید. بنده را عرض می‌كنم. دارید ما را می‌بینید. خب چه؟ خب دیدیمش دیگر، داریم می‌بینیم، روز و شبش را دیدیم و كارهایش را دیدیم و مسائلش را و این‌ها را همه را داریم مشاهده می‌كنیم.

 این‌ها چه هستند؟ این‌ها هستند كه نمودار حق و نمودار حقیقتند و این‌ها را باید در جلوی چشم گذاشت و بهشان نگاه كرد. این افراد را، این اسوه‌ها را، و این خصوصیات را. این را باید انسان انجام بدهد.

 علی كلّ حال، این مسئله مسئله عالم ذر، این مسئله چیست؟ صحبت در این است كه در این اشیاء، در این عالم، كه عالم اعیان هست، این آیه همانطوری كه در روز گذشته عرض كردیم دلالت می‌كند كه ما این اعتراف را در درون افراد گذاشته‌ایم، معاویه هم همین در درونش گذاشته شده، اگر این در درون معاویه نبود كه گریه نمی‌كرد. اگر در درون عمروعاص معیار حق و باطل نبود و دیگر برای علی گریه نمی‌كرد. اگر در سینه و قلب مأمون خبیث این ودیعه الهی قرار داده نشده باشد كه او بر فقدان امام رضا گریه نمی‌كند، پس معلوم است كه هست، آن را به كار نمی‌گیرد. از او برای رشدش استفاده نمی‌كند. آن را برای ترقی استعمال نمی‌كند. همان را امام رضا گرفته رسیده امام رضا شده. مأمون رد كرده، قبول نكرده خسر الدنیا و الآخره شده. همان را دارد، همان معیار را دارد. همان كیفیت در دستش هست.

 لذا اقرار به ربوبیت و اقرار به توحید همانطوری كه در برخی از روایات هست[[11]](#footnote-11)، این در درون همه هست. آیه در این‌جا دلالت بر این مسئله می‌كند، بنا بر رأی بعضی از بزرگان، این در همین تفسیر المیزان هست كه آیه دلالت بر این می‌كند و این را هم رفقا بدانند من جسارت نمی‌خواهم بكنم، و ما كوچكتر از آنیم كه بخواهیم نسبت به بزرگان، خدای نكرده، خدای نكرده جسارت كنیم. ولی علی كل حال، فهم قاصر خودمان را عرض می‌كنیم.

 این به نظر می‌رسد كه اگر مسئله عالم ثابتات و قضیه علم عنائی و عینیتش با عالم هویت‌های خارجی و عالم شهادت درست برای ما ترسیم بشود، شاید معنای آیه را ما جور دیگر قرار بدهیم. آیه را بر حسب ظاهر خیلی‌ها این طور مطرح می‌كنند، این است كه مربوط به عالم دنیاست، بعضی از مفسرین تصریح هم كرده‌اند كه این آیه در مقام سرد این عالم دنیا و جریان خلقت است، نسلًا بعد نسلٍ و جیلًا بعد جیلٍ

 وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ خدا از ظهور بنی آدم ذریه را این را چكار كرده؟ این را بیرون كشیده، یعنی اخذ كرده، بیرون كشیده.

 گروهی موجب توالد و تناسل برای گروه دیگر، آن گروه برای گروه دیگر و هلمّ‌جرّا تا زماننا هذا و بعد از این زمان. وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة أَنْفُسِهِمْ‌، در این عالم افرادی كه می‌آیند چه بد چه خوب، این‌ها طبعاً با مسائلی روبرو می‌شوند، با حوادث و جریانات مختلفی روبرو می‌شوند و وقتی به خود مراجعه می‌كنند آن حقیقت ربوبی را در درون خود مشاهده می‌كنند و به توحید در ذات و در درون خود ایمان می‌آورند. لذا شما همه افراد را كه می‌بینید در باطن خودشان نمی‌توانند رد كنند، بلكه ممكن است حالا انكار بكنند و به حسب ظاهر و این‌ها، ولی هنوز این انكار و این‌ها از روی باد معده است، از روی بخار معده است، از روی سیری و از روی این است. آن وقتی كه بیفتند و دكترها بگویند دیگر فایده ندارد و روزهای آخرت را می‌گذرانی، آن موقع‌ها ببینید چه حالی دارد ـ خب دیگر دارد تمام می‌شود دیگر ـ آن موقع‌ها ...

 لذا بسیاری از این افرادی كه این‌ها اهل خلاف هستند، ما در تاریخ راجع به احوالاتشان می‌خوانیم، آن روزهای آخر می‌بینیم حال و هوایشان عوض شده، افكارشان عوض شده، وقتی كه می‌خواهند یك مطالب ضد دین بگویند می‌گویند نه، ناراحت می‌شوند، می‌گویند نگویید؛ دارد واقع را می‌بیند، تا به حال به خاطر منافع دنیوی‌اش بوده كه پدر مردم را درآورده: دروغ و تقلب و هزارتا ریا و دزدی و پدرسوختگی كرده و فلان این حرفها. الآن كه این پرونده دارد بسته می‌شود چه؟ آیا باز هم می‌توانی سر نكیر و منكر كلاه بگذاری؟ بسم الله! آیا ملائكه‌ای كه منتظرند از تو پذیرایی كنند، همه یكی یكی با دسته بله ...! با دسته بیل و امثال ذلك در انتظارت نشسته‌اند سر آن‌ها را می‌خواهی چه كار كنی؟ آن‌ها را می‌خواهی چطوری گول بزنی؟ إِذْ يَتَلَقَّي الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ[[12]](#footnote-12) جدّا عجیب است! مو بر بدن آدم راست می‌شود! ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ[[13]](#footnote-13) هر كلمه‌ای كه از دهانت بیرون بیاید، یابیرون نیاید، در درون خودت آن كلام را نگه داری، یعنی هر خطوری، در هر خطوری كه بر خاطر مبارك و خاطر عاطر شریف می‌گذرد، یك رقیب و عتیدی ایستاده! صاف می‌گیرد! عین این دوربین‌هایی كه الآن دارد دوربین‌های بله! این شر و ور ما را می‌گیرد، الآن این‌ها دارد آن صحبت را می‌گیرد، مطلب را دارد می‌گیرد، الّا لدیه رقیب عتید. درست شد؟ وقتی كه این طور هست، آن موقع است كه انسان دارد می‌بیند هان! آنچه كه تا به حال به دنبال مخفی كردنش بود، آنچه كه به خاطر یك مصالحی و به خاطر منافعی و به خاطر توهمات و تخیلات در صدد اخفائش بود، دیگر آن توهمات و وسائل و اسباب دیگر فایده‌ای ندارد، تمام شد! دیگر تمام شد! دیگر تمام شد!

 همین چندی پیش بود، می‌گفتم به بعضی از رفقا و دوستان می‌گفتم، خیلی عجیب، وقتی كه این والده ما دیگر داشت به رحمت خدا می‌رفت، من طهران بودم، در همان بیمارستان بودم در طهران و بعضی از رفقا هم آن‌جا بودند و وقتی به من گفتند بیماری‌شان این است، دیدم دیگر قضیه صورت دیگری پیدا كرده، مسئله صورت دیگری پیدا كرده و البّته از چند روز قبلش یك آثار ی ملموس بود، نه آثار ظاهری، به اصطلاح یك مسائلی ملموس بود كه ...

 بله. بعد خیلی برایم عجیب بود، نشسته بودم، بعد این همین برانكارد را كه آوردند و ایشان در آن بود و می‌خواستند بگذارند در آسانسور و ببرند اتاق عمل دیگر، كه گفتیم تكلیف همین است كه ایشان عمل بشود و مسئله دیگر دست ما نیست و قضیه دست ما نیست این‌طور كه می‌گویند و باید به همین نحوه انجام بشود، گرچه حالا خواست خدا چه هست دیگر آدم نمی‌داند. یك مرتبه من احساس كردم كه من اصلًا جای ایشان هستم!

 اصلًا خیلی برایم عجیب بود! یعنی احساس كردم آنكه الآن به اصطلاح در این تخت خوابیده و ـ نیمه بیهوش بود، دیگر با همین چیزها می‌خواستند با همان اورژانس ببرند بالا ـ من یك دفعه احساس كردم من را دارند می‌برند! و این بدن بدنِ من است كه دارد این الآن می‌رود و دیگر آخر كار است! در همان موقع احساس كردم، هیچ كسی دور من نیست، تمام افراد، تمام اشخاص، تمام سلام و صلوات‌ها، تمام بیا بروها، تمام همه رفت، رفت، رفت، خودم تك و تنها شدم، تك! و تك و تنها، و دارم می‌روم و مسیرم دیگر برگشت ندارد! دیگر اصلًا برگشت ندارد قضیه، اصلًا دیگر مشخص است، یعنی آن قضیه‌ای كه اتفاق افتاد برای والده و بعد، آن موقع مشخص شد كه دیگر برگشت ندارد، منتها به جای او ما داریم خلاصه راه می‌رویم. یعنی خدا اینطور به آدم نشان می‌دهد كه همه در یك خطیم، همه در یك صفیم، همه در یك مسئله هستیم، امروز نوبت این، فردا نوبت تو. همین! دیر و زود دارد، این هفته این طرف، آن هفته این طرف، یعنی یك سال این طرف یك سال آن طرف. ولی همه در یك راستا قرار دارد. یك دفعه نگاه كردم دیدم هیچ‌چیز همراهم نیست! اصلًا هیچ چیزكه بخواهم عرضه كنم به خدا كه به خدا بگویم خدا من این را آوردم! ا! هیچ! خالی خالی! یك تكانی راستش خوردم. از خدا كه پنهان نیست، از شما هم كه خلاصه ... یك تكانی خوردم كه هیچ چیز در دستم نیست. ولی یك دفعه حالتم تغییر كرد، احساس كردم كه همینی كه هیچی دستم نیست، دستمایه‌ام است! یعنی همینی كه چیزی ندارم، و خلاصه در دست ندارم، یك دفعه خوشحال شدم ... گفتم الحمدلله چیزی در دستم نیست دیگر، همه‌اش مال اوست دیگر، ما كه نباید چیزی دستمان بگیریم! خیلی زشت است! آدم برود یك جایی، با خودش هم یك كیسه ببرد، آی خرجی‌ام را آوردم!

 این درست است؟ من بیایم خانه شما، آقا ما را دعوت كرده، فرض كنید كه امشب یا شب كه نه! روز! چون شب‌ها معمولًا من خیلی شام نمی‌خورم! مثلًا یك روزی ما را دعوت كرده خدای نكرده، بعد برداریم یك زنبیل!

 ـ آقا این چیست؟!

 ـ ناهارم را هم برداشته‌ام آورده‌ام!

 ـ ا! مرتیكه تو اگر می‌خواستی ناهارت را بیاوری در خانه‌ات می‌نشستی می‌خوردی! من زنم بلند شده این‌همه زحمت كشیده ناهار درست كرده فلان كرده، تو زنبیل غذایت را برمی‌داری می‌آوری؟! خجالت دارد!

 دیدم همین كه چیزی دستم نیست خوشحالم كرده. یعنی گفتم دیگر یا علی! عشق است!

 دیگر بقیه‌اش مسئله‌ای نیست! طوری نیست!

 خب! ببینید این‌ها همه این واقعیت است. یعنی به آدم نشان می‌دهند كه مسئله از چه قرار است، و قضیه از چه قرار است. این‌جاست كه آدم دیگر واقعاً می‌فهمد تمام آن بحث‌هایی كه كرده و نوشتجاتی كه كرده رفت! همه‌اش!

 درباره آقای بروجردی، ـ خدا بیامرزد ـ آقای بروجردی آدم خوبی بود، آقای بروجردی مرد خوبی بود، تا حدودی آدم بی هوایی بود. بله. یكی از افراد، آشیخ اسماعیل ملایری برای ما نقل می‌كرد، مرحوم پدرمان به ما می‌گفت، من موقع زمان فوت آقای بروجردی بالای سر ایشان بودم. خود همین آشیخ اسماعیل می‌گفت. خود ایشان هم فوت كرده. از همدوره‌ای‌های پدر ما بودند. با هم آن زمان قوانین و این‌ها را مباحثه می‌كردند. بله می گفت كه دیدم ایشان مضطرب است و ناراحت است ودارد گریه می‌كند. گفتم آقا چرا دارید گریه می‌كنید؟

 ایشان می‌گفتند آقا دارم می‌روم می‌بینم چیزی دستم نیست!

 گفتم: آقا شما دیگر چرا دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟ آقا این همه شما این طرف و آن طرف مدرسه ساختید، این همه مدرسه ساختید، در ایران، در خارج از ایران. انگلیس، هامبورگ، امریكا، این‌جا ...

 آقای بروجردی خیلی جاها مدرسه و مسجد ساختند. و این همه ...

 ایشان فرمودند نه! نه! این‌ها نیست! این‌ها دستم را نگرفته.

 خب دارد احساس می‌كند دیگر! دارد آن حال را احساس می‌كند. آن حال این نیست كه به خودش تلقین كند؛ احساس می‌كند. دست خالی بودن را دارد احساس می‌كند، لذاست مضطرب است. دیگر تمام شد، مریدها، بیا و برو و برای سلامتی حضرت آیت الله صلوات! یك صلوات بفرست! تمام شد رفت! برای كه دیگر می‌خواهی بفرستی؟

 ـ گفت آقا شما فرض كنید كه این همه درس دادید، طلاب این‌همه ...

 ـ نه! ـ ایشان هم گفتند ـ نه ...

 گفت آقا مگر شما این روایت را قبول ندارید مداد العلماء افضل من دماء الشهداء[[14]](#footnote-14)؟

 ایشان گفتند بله قبول دارم و خودم هم در سلسله سند این روایت هستم!

 گفتند این كتابی كه نوشتید: جامع الأحادیث شیعه؟

 ایشان یك تأملی كردند، گفتند: شاید! شاید ...[[15]](#footnote-15)

 مثل این‌كه ایشان الحمدلله یك خرده یك چیزی دستش بود، ما آن را هم نداریم! خیالمان راحت شد! خب حالا دیگر بالاخره هركس حال و هوای خودش را دارد، ما چه می‌دانیم، خدا با هركس یك جور ...

 آدم وقتی نگاه می‌كند، می‌بیند نه، صحبت‌ها همه‌اش روی یك مسائلی بوده، نوشته‌جات، همه‌اش روی یك اغراضی بوده. آن‌ها خوب می‌فهمند! آن‌طرفی‌ها خوب می‌فهمند قضیه را. خوب تشخیص می‌دهند.

 نشست و برخواست‌ها روی چه حسابی بوده؟ الآن من می‌توانم بگویم این كارهایی كه ما كردیم همه‌اش درست بوده؟ قاطی نداشته؟ نفس در آن دخالت نداشته؟ نمی‌توانیم بگوییم. خیلی صریح بگویم، نمی‌توانیم!

 لذا از اوّل بهتر است چكار كنیم؟ آقا لُنگ بیندازیم: آقا هیچی! راحت!

 خر ما از كرگی دم نداشته! ما اصلًا هیچی راحتیم!

 بالاخره به قول مرحوم كمپانی: خواجه مگر بنده سیاه ندارد[[16]](#footnote-16)؟ خب حالا شما فرض كن این هم یكی جزو چیزها دیگر ...

 خدایا می‌گوییم تو كه از ربوبیتت كه نمی‌توانی دست برداری! ما هركه باشیم، تو بالاخره رب كه هستی! ما هم كه از عبودیتمان دست برداریم؟

 خیلی خب! تو می‌توانی ما را از عبودیتمان سلب كنی؟! خدا هم نمی‌تواند! نه خدا قدرت دارد ما را از عبودیت بردارد، نه خدا قدرت دارد خودش را از ربوبیت بردارد! هیچ‌كدام! این دوتا از خدا نمی‌آید! یعنی هركاری هم بكند، خودش را از ربوبیت و ما را از عبودیت نمی‌تواند بگیرد. می‌گوییم خدایا همین بسمان است! همین! همین كافی است! دیگر غیر از اینش خیلی به ما نمی‌چسبد! حالا شاید بعضی‌ها متاع قابل عرضه داشته باشند، خب ممكن است حالا ... ما هم نفی عمل آن‌ها را نمی‌كنیم، وقتی به خودمان و كارهای خودمان نگاه می‌كنیم می‌بینیم نه، همین مسئله این دوتا كافی است.

 آن احساس، آن احساس كی پیدا می‌شود؟ وقتی انسان به این واقعیت و به حقیقت برسد.

 همین احساس، مرحوم علامه می‌فرمایند در این آیه در همه قرار داده شده، پس این آیه دلالت بر عالم ذر نمی‌كند، وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكمْ، این دلالت بر جریان عالم مادّه و عالم طبع در این دنیا می‌كند كه خداوند متعال از ظهور هر نسلی، نسل دیگری را به توالد و تناسل خلق كرد و این جنبه فطری و ادراك ربوبیت و ادراك عبودیت و ادراك وجود عوالم غیب را در درون هر شخصی قرار داد و به همین مسئله در روز قیامت استناد می‌كند. لذا در روز قیامت در آخر آیه دارد كه نه آن‌ها می‌توانند بگویند كه ما از این غافل بودیم، و نه این‌كه این‌ها می‌گویند كه ... أَ فَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ[[17]](#footnote-17) آن‌هایی كه قبلًا در حال شرك و بطلان و این‌ها بودند، به خدا بگویند كه به خاطر آن‌ها داری ما را عذاب می‌كنی، ما ادراك این مسئله را نكردیم در این دنیا، برای چه داری ما را عذاب می‌كنی؟ ما ادراك توحید و ربوبیت را نكردیم.

 خدا می‌گوید نه! خوب هم ادراك كردید! تك‌تكتان، هم آبائتان، هم خودتان و هم ابنائتان، همه‌تان این ادراك ربوبی در شما بود، ادراك و میز بین حق و باطل در شما بود، زشتی دروغ در شما بود، و حسن صدق در شما بود، قبح ظلم در شما بود، همه این‌ها در شما به ودیعه گذاشته شده بود، حالا پدرتان را من درمی‌آورم، این نیستش كه شما نداشتید!

 درست شد؟

 علت این‌كه مرحوم علامه این مطلب را فرموده‌اند، این است كه آیه می‌فرماید وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ‌، یعنی از هر پشتِ این آدم، یعنی هر بنی‌آدم، از پشتشان ذریه‌ای را ما خلق كردیم. این كه نمی‌شود مربوط به عالم ذر و مربوط به عالم قبل بشود، این مربوط به همین دنیا می‌شود، یعنی همین عالم توالد و تناسل. عالم ذر كه عالم توالد و تناسل نبوده، آن‌جا كه نكاح و صغری خانم و اكبر آقا نبوده كه شب و زفاف و بله برون و نامزد و نامزدبازی داشته باشند و ... عالم ذر عالم نامزد بازی نبوده! عالم این كارهای خوب یا بد ـ نمی‌دانم از چیست! ـ آن عالم عالمی بوده یك دفعه عالم ابداع بوده، در عالم ابداع كه این حرفها نیست، این حرفها برای دنیاست.

 توالد و تناسل و مقدماتش و ـ به به چه مقدمات خوبی است! ـ مقدماتش و مؤخّراتش و ماه عسل و سیره و سركه شیره و ترشی و ترشی، آخرش هم خداحافظ شما! این‌ها چیست؟ این‌ها مربوط به عالم دنیاست. عالم ذر نه عالم نمی‌دانم فرض كنید كه عسل بوده، ماه عسل بوده، نه ماه شیره بوده، نه ماه شربت ... این‌ها همه برای چیست؟ یك ابداع بوده، لذا به آن می‌گویند ذر، یعنی عالم اجمال مثل ذر، این ذرات و این‌ها از این نظر می‌گویند، كه عالم اجمال و عالم انتشار و پراكندگی در عین تفصیل، تفصیلش بعداً می‌آید به این دنیا ظهور پیدا می‌كند.

 و لذا این آیه دلالتی بر این عالم ندارد. این ما حصل كلام از مرحوم علامه است.

 البته من دیگر توضیح نمی‌دهم، این‌جا ایشان ایراداتی نسبت به این عالم ذر دارند و مطالبی دارند كه خود رفقا بروند این را مطالعه بكنند، فقط از باب این كه بالاخره این قضیه به كجا باید منتهی بشود به آن مطالب می‌رسیم، سایر تفاسیر را هم می‌گوییم، حالا از این‌جا شروع كردیم راجع به آن‌ها، منتها این قضیه به كجا ببینیم ختم می‌شود.

 ببینید در این‌جا اشكالی كه نسبت به این مطلب وارد می‌شود این است كه نمی‌گوید كه إذ یأخذ و هو آخذ؛ بلكه إذ أخذ. إذ در زبان عربی و در بلاغت، به معنای اذكُر هست. وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ ...[[18]](#footnote-18) مقام مقام گذشته است. و اذ أخذ ربّک‌، یاد بیاور زمانی را كه خدا این كار را كرد.

 گرچه مسئله مسئله ثابت و دوام است، ولی إذ در این‌جا برای چیست؟ برای زمان گذشته می‌آید. وقتی خدا این كار را كرد، وقتی خدا این مسئله را ایجاد كرد، وقتی خدا این طور گفت، و اذ قال ربك‌، و وَ إِذْ قالَ عِيسَي ابْنُ مَرْيَمَ ...[[19]](#footnote-19) و إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ ...

 البته راجع به اذا هم اگر برای مستقبل متحقق الوقوع هست، آن‌جا اذا را با صیغه ماضی می‌آورند: إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ[[20]](#footnote-20) كه در آن‌جا عرض كردیم كه دلیل این است كه اذا برای آینده هست، آینده را می‌آورند، منتها صیغه فعلش را، بعد از اذا ماضی می‌آورند كه دلالت بر تحقق كند.

 ولی اذ در این‌جا به معنای چیست؟ به معنای گذشته است. این وقتی به معنای گذشته باشد، آن نسلی كه هنوز خلق نشده در زمانِ این مسئله، در زمان پیغمبر كه این آیات نازل شده، این قضیه چطوری با هم جوردرمی‌آید؟ كه و إذ أخذ ربّك ... كه هم إذ برای زمان گذشته است، هم أخذ برای زمان گذشته است، و این دلالت بر یك جنبه ارادی تكوینی ابداعی می‌كند، گرچه این خودِ آن ظهورش در خارج به نحو تدریج است، ولی نفس ابداع و اراده بر این جنبه جنبه گذشته و مضی دارد[[21]](#footnote-21).

 دیگر چطور در این‌جا وقتی خدا این عمل را انجام داد، وقتی كه أَخَذَ ... مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة أَنْفُسِهِمْ خدا این ها را شاهد گرفت، و قال أَلَسْتُ ..؟! افرادی كه الآن به دنیا نیامده‌اند قالوا دیگر در آن معنا ندارد! باید بگوید یقولون! یا هم قائلون! كه قائل دلالت بر یك جنبه ثبات، چه نسبت به گذشته، چه نسبت به آینده و چه نسبت به حال دارد. این تفسیری كه مرحوم علامه در این‌جا كرده‌اند به نظر می‌رسد كه از نظر بلاغی دارای اشكال است.

 این یك مسئله. مسئله دیگر هم این‌كه با سیاق آیه نمی‌خواند. یعنی وقتی كه شما این آیه را بخواهید نگاه بكنید، حالا اصلًا كاری به روایات نداریم كه با روایات اصلًا تنافی دارد؛ نه! با نفس آیه وقتی شما نگاه كنید و اذ اخذ ربّك‌، این با اولین وهله چه در ذهن می‌آید؟ چه تبادر می‌كند؟ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ ... همه ببینید ماضی است! إذ أخذ ربك، أشهدهم، قالوا، قالُوا بَلي شَهِدْنا ... هان! ببینید! همه این افعالی كه در آیه مورد استناد قرار گرفته همه افعال جنبه ماضی دارند. خب نسلی كه هنوز به دنیا نیامده ماضی‌اش چیست؟! به دنیا نیامده نسل، وجود ندارد و نسل اصلًا نسل تدریجی الحصول است، بله گیرم بر این‌كه مسئله عبارت از یك ودیعه الهی و فطرت الهی باشد كه در همه نفوس است، بسیار خب. این یك مطلب دیگر است، یك وقت شما می‌خواهید آقا جان یك مطلب را بر این آیه تحمیل كنید!

 ما یك وقتی یك درس تفسیر یك بنده خدایی می‌رفتیم، الآن هم هست، خدا حفظش كند علی كلّ حال. درس تفسیرش می‌رفتیم.

 آیه درباره قضیه حضرت موسی بود. قضیه حضرت موسی و سحره بود، آن آیه چیست؟ وَ أَوْحَيْنا إِلي مُوسي أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ[[22]](#footnote-22)

 آیه این است كه ألق عصاك‌، عصایت را بینداز، این تلقف ما یأفکون‌، این إفك آن‌ها را می‌بلعد، می‌بلعد و باطل می‌كند و آن افك آن‌ها را از چشم می‌اندازد .. ایشان اثبات این می‌كرد كه این مسئله یك مسئله مار و فلان و اژدها و این‌ها نبوده، فقط یك جنبه معنوی و حال و صورت و تظاهری بوده كه وقتی حضرت موسی عصا را انداخت، این عصا كاری می‌كرد كه اصلًا این سحر سحره باطل می‌شد، نه این‌كه این تبدیل به یك اژدهایی بشود و چشم داشته باشد و دهان داشته باشد و دُم داشته باشد و سُم داشته باشد و فلان، كه این بیاید و این حبال و این چیزها را بلع بكند و این‌ها را به اصطلاح از بین ببرد.

 خب بنابرظاهر آیه دو اشكال نسبت به این قضیه وارد می‌شود، یكی این كه ظهور آیه نسبت به این مار دارد. وقتی كه حضرت موسی خطاب آمد كه وَ ما تِلْكَ بِيَمِينِكَ يا مُوسي ‌\* قالَ هِيَ عَصايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْها وَ أَهُشُّ بِها عَلي غَنَمِي وَ لِيَ فِيها مَآرِبُ أُخْري[[23]](#footnote-23) یك دفعه تبدیل به ثعبان شد.

 این ثعبان شدن یك امر خارجی بود، نه این‌كه یك حالت تمثل مكاشفه‌ای و شهودی برای حضرت موسی پیش آمد، واقعاً این چوب تبدیل به یك مار و به یك اژدها شد، و یك مار افعی بزرگ كه همه به خاطر این ترسید، و الّا خب حضرت موسی به خاطر چی بترسد؟ تا این تبدیل نشود، برای چه حضرت موسی بترسد؟ در این جریان این تبدیل به مار شد، یعنی وقتی شما ظاهر آیه را ببینید، آن هم این سحره حبال خودشان را پراكنده كردند و انداختند و این تبدیل شد.

 ایشان می‌گفت نه، وقتی كه ـ و مستند هم می‌كرد به مرحوم علامه كه نظر مرحوم علامه این است كه البته بنده ندیده‌ام، حالا به اصطلاح می‌روم می‌بینم ـ كه این حالتی پیش آورد این به اصطلاح عصا، كه دیگر آن ها از كار افتادند، حالا یا یك دفعه این حبال ایستادند، یا ...

 دیگر تلقف به معنای از بین رفتن، نه به معنای بلعیدن، دیگر بلعیدن در آن نیست.

 وقتی كه من در آن‌جا اشكال كردم، گفتم: آقا این اولًا با ظهور آیه منافات دارد، آیه ظاهرش این نیست، این تلقف معنای خودش را دارد، و الّا خدا می‌توانست جور دیگری و نحوه دیگری بیان كند

 ثانیاً: با روایاتی كه از ائمه آمده شما چه می‌كنید؟ مگر حضرت نفرمود ـ امام رضا ـ اگر آن‌چه را كه عصای موسی خورد برمی‌گرداند، این هم برمی‌گرداند؟[[24]](#footnote-24)

 ایشان در پاسخ گفت كه: ما لولا روایت می‌گوییم!

 گفتم: ا! وقتی امام دارد می‌گوید معنای روایت این است دیگر لولا روایت چه معنا دارد؟! خود امام دارد می‌گوید آیه معنایش این است! امام رضا دارد می‌گوید كه آقا معنای آیه این است، همین ظاهر است، اگر آن‌چه را كه عصای موسی خورد برمی‌گرداند این جناب شیر هم برمی‌گرداند. وقتی حضرت دارند می‌فرماید كه من كه منبع وحی‌ام، من كه مهبط وحی‌ام، من كه مهبط این قرآن هستم دارم آیه را این‌طور روایت می‌كنم آن‌وقت شما می‌گویید لولا روایه یعنی چی؟

 این یعنی چی؟ مثل این‌كه من بگویم در منزل آقای فلان، این چیزها هست.

 آقامی‌گوید تو از كجا می‌دانی؟ می‌گویم چیست؟

 می‌گوید نه این است.

 می‌گویم هان! اگر شما نگویی این است!

 می‌گوید: ا! بابا من در خانه‌ام، خبر از خانه خودم دارم، تو چه داری می‌گویی؟ من بهتر می‌دانم در خانه چیست یا تو؟!

 می‌گویم: نه، لولا كلام شما، در منزل شما تریلی هست!

 می‌گوید بابا تریلی چرخش از خانه‌مان ردّ نمی‌شود، چی‌چی تریلی در خانه‌مان!؟ فولكس هم نیست! دیگر چه برسد ...

 می‌گویم: نه، لولا كلام شما ...

 این بازی با آیات است! اگر قرار است ما كلام معصوم را حجت بدانیم، باید طبق كلام معصوم آیه را تفسیر كنیم، حق نداریم از پیش خودمان تفسیر كنیم. لولا كلام معصوم! لولا یعنی چه؟!

 لولا كلام معصوم، آیه معنایش این است. من نفهمیدم، یعنی مغزم نكشید كه لولا كلام معصوم آیه این را می‌رساند ...

 آیه می‌گوید بابا این‌ها چرخیدند و فلان كردند و مردم را مشغول كردند، این عصا را انداخت و همه را گرفت خورد هیچی دیگر نماند تهش، یعنی چیزی دیگر نماند تا دست سحره باشد، همه مردم فهمیدند این‌ها همه كشك است.

 این چیزی است كه آیه می‌گوید، روایت امام علیه السلام هم نسبت به این دلالت دارد، وقتی این طور است دیگر تمام شد و رفت و دیگر این كه ما بیاییم و بپیچانیم و بچرخانیمش یعنی چه؟! درست شد؟

 به نظر می‌رسد ـ حالا روایاتش را عرض می‌كنیم ـ روایات درست مخالف همین تفسیری است كه شده و ببینیم حالا چطور می‌توانیم بین این‌ها جمع كنیم.

 اللهم صلّ علی محمد و آل محمّد

1. رجوع شود به تفسير شريف الميزان ج ١ ص ٩١ ذيل آيه ٢٦ و ٢٧ سورة البقره طبع دار الکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الاعراف (٧) آيه ١٧٢ [↑](#footnote-ref-2)
3. مثنوى معنوى دفتر اوّل، مرتد شدن کاتب وحى به سبب آنکه ..... [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الأعراف (٧) ذيل آيه ١٢ [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به تفسير کشف الأسرار و عدة الأبرار ج ١ ص ١٦ رشيد الدين ميبدى و تمهيدات ص ٢٢٩ عين القضات همدانى و تذکرة الأولياء عطار نيشابورى ص ٥٥٥ طبع دکترمحمد استعلامى انتشارات زوّار [↑](#footnote-ref-5)
6. رجوع شود به امام شناسى ج ١ ص ٢٣٠ و ج ٢ ص ٢٧٤ و ج ٥ ص ١٢١ و ١٢٢ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره البقره (٢) صدر آيه ١٤٦ و الأنعام (٦) صدر آيه ٢٠ [↑](#footnote-ref-7)
8. انوار ملکوت ج ٢ ص ٢٤٨ تا ٢٥٠ [↑](#footnote-ref-8)
9. رجوع شودبه کتاب شريف روح مجردص ٢٢٠ و ٢٢١ [↑](#footnote-ref-9)
10. در تعليقه انوار ملکوت ج ٢ ص ٢٤٩ ذکر شده است که: روايت را در محاضرات محيى الدّين عربى ١٣٧ طبع قديم آورده است، ولى راوى را عدىّ بن حاتم نگفته، بلکه ضِرار نام برده است. و در غاية المرام، ص ٦٧٣ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابى تحت عنوان «السادس»، و از ابن أبى الحديد فى الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعيل فى التنزيل على نهج البلاغة از ضرار، و نيز تحت عنوان «السابع» از ابن أبى الحديد از ابن عبدالبرّ در کتاب استيعاب از ضرار، و نيز در ص ٦٧٤ از طريق خاصّه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثانى» نقل مى‌کند. و نيز در مطالب السئوول، ص ٣٣، از ضرار نقل مى‌کند؛ و در نسخه درر ...، ص ١٣٤ از أبى صالح از ضرار نقل مى کند؛ و در حلية الاولياء، ج ١، ص ٨٤ با إسناد خود از محمّد بن السائب ... از أبى‌صالح روايت مى‌کند؛ و در ينابيع المودة، ص ١٤٤ و امالى صدوق، ص ٣٧١ نيز روايت را از ضرار نقل مى کند؛ و نيز در ج ٤١، بحار الأنوار، طبع آخوندى، ص ١٢٠ از إرشاد القلوب ديلمى از ضرار روايت مى‌کند؛ و نيز در الصواعق المحرقه، ص ٧٨ از ضرار نقل مى کند؛ و در استيعاب ابن عبدالبّر، ج ٣، ص ١١٠٧ و ص ١١٠٨، از ضرار نقل مى‌کند. [↑](#footnote-ref-10)
11. رجوع شود به تفسير شريف الميزان ج ٨ ص ٣٣٨ بحث روائى ذيل آيه ١٧٢ تا ١٧٤ سوره الأعراف و ج ١٦ ص ١٩٤ و ١٩٥ بحث روائى ذيل آيه ٢٧ تا ٣٩ سوره الروم [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره ق (٥٠) آيه ١٧ [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ق (٥٠) آيه ١٨ [↑](#footnote-ref-13)
14. عدة الداعى ص ٧٧ ابن فهد الحلى رضوان الله عليه طبع دارالکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-14)
15. رجوع شود به مجموعه آثار شهيد مطهرى رضوان الله عليه ج ٤ ص ٥٣٣ و ج ٢٢ ص ٧٦٠ و ج ٢٧ ص ٥٢٠ و ٥٢١ [↑](#footnote-ref-15)
16. اشاره به غزلى ازمرحوم شيخ محمدحسين اصفهانى رضوان الله عليه

گرچه سيه روشدم غلام توهستم‌ \*\*\* خواجه مگر بنده سياه ندارد؟ [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره الأعراف (٧) ذيل آيه ١٧٣ [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره البقره (٢) صدر آيه ٣٠ [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره الصف (٦١) صدر آيه ٦ [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره الواقعه (٥٦) آيه ١ [↑](#footnote-ref-20)
21. رجوع شود به کتاب افق وحى ص ١٢٩ تا ١٣١ [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره الأعراف (٧) آيه ١١٧ [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره طه (٢٠) آيه ١٧ و ١٨ [↑](#footnote-ref-23)
24. عيون اخبارالرضا ج ١ ص ٩٦ ناشر نشر جهان، تصحيح مهدى لاجوردى، براى اطلاع بيشتر بر اسناد و محتواى حديث رجوع شود به کتاب شريف معادشناسى ج ١ ص ٢٢٨ تا ٢٣٠ [↑](#footnote-ref-24)